

گامی در قلمرو جامعه‌شناسی در ادبیات

فریدون وحید^۱

پیش از پرداختن به موضوع، توضیح مختصری درباره‌ی تفاوت موضوع و محتوای جامعه‌شناسی ادبیات و جامعه‌شناسی در ادبیات، لازم می‌باشد. در جامعه‌شناسی ادبیات، بیشتر موضوعاتی مطرح می‌گردد که به جایگاه ادبیات و منزلت ادیبان در جامعه، نحوه و میزان استفاده از آثار ادبی، نحوه‌ی گذران زندگی مادی خالقان این آثار (شعرا و نویسندگان)، چگونگی خلق و نشر آثار و سهم هر یک از دست‌اندرکاران چون نویسنده، ناشر و کتابفروش در آن، تأثیر ذوق و سلیقه جمعیت مصرف‌کننده بر موضوعات و محتوای آثار ادبی و ... مربوط می‌گردد. همچنین زیر عنوان «جامعه‌شناسی ادبیات» می‌توان درباره‌ی عناوین و تیراژ آثار ادبی، مصرف‌سرانه‌ی کاغذ یا میزان مطالعه‌ی سرانه در جامعه‌ای معین، به بررسی پرداخت و از این جهات بین آن جامعه و دیگر جوامع مقایسه‌هایی به عمل آورد تا گوشه‌هایی از حیات فرهنگی جامعه‌ی موردنظر، روشن گردد.

«در جامعه‌شناسی در ادبیات» بی‌آنکه از جامعه‌شناسی ادبیات و به ویژه از پاره‌ای محتویات آن خافل باشند، بیشتر به رابطه متقابل ادبیات و جامعه و به جست‌وجوی نشانه‌های این رابطه متقابل می‌پردازند و به این ترتیب می‌کوشند اثرات شرایط و اوضاع

اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را بر ادبیات و نقش ادبیات را در زندگی اجتماعی - فرهنگی جامعه‌ای آشکار سازند. در همین جست‌وجو است که از محتوای آثار ادبی هر دوره می‌توان به گوشه‌ای قابل ملاحظه از شرایط حاکم بر آن دوره پی برد و آنچه را که تاریخ نگاری رسمی درباره‌ی آن بازگو نکرده است در لابلای آثار ادبی باز یافت.

نویسنده و شاعر در فضای عصر خویش زندگی می‌کند و معمولاً عناصر مورد نیاز برای خلق اثر خویش را از همین فضا به دست می‌آورد. به همین علت است که آثار ادبی، هر یک به گونه‌ای، بخشی از ویژگیهای دوره‌ای را که خود در آن خلق شده‌اند، بازتاب می‌دهند و در محتوا، با یکدیگر همانندیهایی دارند. روشن است که هر اندازه شاعر یا نویسنده نسبت به آنچه که در پیرامون وی می‌گذرد حساس‌تر و در برابر جامعه خود و سرنوشت آن متعهدتر باشد، بازتاب شرایط و اوضاع اجتماعی نیز در آثار او ژرف‌تر و گسترده‌تر است. تردید نیست که مورخین نیز اوضاع سیاسی - اجتماعی ادوار مختلف را بازگو می‌کنند، اما صراحت و سادگی زبانی که معمولاً در تاریخ نگاری به کار می‌رود و بیم از تعقیب و آزار، به ویژه در ادوار گذشته، سبب می‌شود که در کتاب‌های زندگی سلاطین به پیروزی‌ها و شکست‌های آنان بپردازند و مردم و شرایط زندگی دشواریهای آنان را به فراموشی بسپارند. این وضع، یعنی جدایی مورخ از مردم و توجه او به آنچه که به قدرت و صاحبیات آن مربوط می‌گردد، هنگامی شدت می‌یابد که میان مورخ و دستگاه قدرت، ارتباطی برقرار باشد. اما نویسندگان آثار ادبی، به ویژه شعرا با تصویرپردازیهای شاعرانه و با استفاده از زبان ایما و اشاره می‌توانند، تلخکامیهای مردم روزگار خویش را، بی آنکه چندان نگران عقوبت باشند، در آثار خود منعکس سازند و به گوش آیندگان برسانند. به علت وجود چنین امکانی است که حتی در آثار شعری درباری و مدیحه سرا، یا شعری که چندان نشانی از تعهد در آنان به چشم نمی‌خورد، از شرایط اجتماعی حاکم بر عصر آنان نشانه‌هایی می‌توان یافت.

می‌دانیم که انوری در دوره سلطان سنجر می‌زیست و شاعری مدیحه سرا برد. بخش اعظم دیوان او از اشعاری فراهم آمده است که وی بیشتر در مدح و گاه در هجو این و آن سروده و گهگاه نیز ذوق و طبع خود را وسیله قرار داده و در ضمن اشعاری، تأمین پاره‌ای از نیازمندیهای خود را از دوستان و نزدیکان خواستار شده است. با این حال دیوان وی از مضامین اجتماعی خالی نیست و نشانه‌هایی از ویژگیهای عصری که در

آن زندگی می‌کند، به دست می‌دهد. به عنوان مثال اگر به این قطعه توجه و دقت مبذول کنید، درمی‌یابید که انوری ناامنی و بی‌اعتمادی حاکم بر زندگی مردم عصر خویش را چگونه با زبانی طنزآمیز و در قالب داستان کوتاه بیان داشته است:

روبهی می‌دوید از غم جان روبهی دیگرش بسدید چنان
گفت خیر است بازگوی خبر گفت خرگیر می‌کند سلطان
گفت تو خر نه‌ای چه می‌ترسی گفت آری ولیک آدمیان
می‌ندانند و لرق می‌نکند خر و رویاهشان بود یکسان ...

آشنایی با دورانی که انوری در آن می‌زیست و با شرایط حاکم بر آن دوران، جنگ‌های خانگی در خاندانهای حکومتگر از سوی و بین اقوام رقیب و مدعی حکومت از سوی دیگر، دست به دست شدن شهرها و مناطق کشور و رویدادهایی از این قبیل، خاطری امن و آسوده برای کسی باقی نمی‌گذاشت و قطعه‌ی فوق از زبان رودکی، همین احساس ناامنی و پریشانی را بازگو می‌کند. انوری در قطعه زیر، و این بار با صراحت تمام، از اوضاع سیاسی عصر خویش شکایت می‌کند.

خطایی با فلک کردم که از روی جفا گشتی

شهان عالم آراء و جوانمردان برمک را

نهان در گوش هوشم گفت فارغ باش از این معنی

که از روی خرد باشد برایشان صد شرف سگ را

برای بهتری بردن به ارتباط ادبیات و به ویژه شعر، با جامعه و شرایط حاکم بر آن، لحظه‌ای به شیراز دوره حافظ روی می‌آوریم و همراه با استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، به «کوچه رندان» قدم می‌گذاریم. پس از گشت و گذاری کوتاه در کوچه و پس کوچه‌های شهر و اندک آشنایی با آنچه که در آنجا می‌گذرد، بازتاب آن را در دیوان حافظ جست و جو می‌کنیم و در دیوان عبید زاکانی نیز، که همزمان با حافظ و شرایط حاکم بر آن زمان، زندگی را همانند حافظ، چشیده و لمس کرده است.

شیراز از عصر حافظ شهر کلوها بود. شهر پهلوانانی که رندانه زندگی می‌کردند و پروای نام و ننگ نداشتند. ارزشیابی مردم را درباره‌ی خود به هیچ می‌گرفتند و فارغ از قید و بندهای گوناگون اجتماعی روزگار می‌گذرانیدند. در شهر، «بیوت لطف» یا «خرابات» وجود داشت، چندان گسترده که برای آن مالیات هم قرار داده و این عشرتکده‌ها محل کامجویی‌های رندان بود.

در شیراز آن عصر، گرچه «بسیاری، از علما و زهاد ارتباط با حاکم را زشت می‌شمردند و به منزله‌ی اهانتی به علم و تقوی» تلقی می‌کردند؛ اما شیخان و واعظانی نیز بودند که خود را به صاحبان زر و زور، سی فروختند و در کنار آنان قرار می‌گرفتند و از کسوت و موقعیت مذهبی خویش، دام تزویجی برای فریفتن مردم ساده دل می‌ساختند. رندان را نه تنها با مجالس و عاظم سر و کاری نبود که گهگاه «شیوخ و زاهدان فراوان شهر راه مورد طمن و تمسخر قرار می‌دادند».

دوره‌ی حکومت امیر مبارز در شیراز، تجدید عهدی بود با هر آنچه سالوس و ریا است. «چه امیر مبارز خود امیری بود سخت، بیرحم و بسیار ریاکار». چندان بی‌رحم که مبارزه با وی نه در حد توان کلوها و رندان بازار که «کار رندان پاکباز بود، رندان مدرسه که حقیقت دین و اخلاق را ورای این دروغ پردازها می‌دیدند و این همه ریا و فریب را تهدیدی برای اخلاق و دین واقعی می‌شمردند». به همین دلیل است که آثار این دو سخنور نامدار آئینه وار، بازتاب اوضاع، اجتماع عصر خویش می‌باشد. دیوان خواجه حافظ و کلیات عیید زاکانی دو اثر هستند با دو زبان متفاوت، اما با مضامین و محتوایی مشابه چه متعلق به زمان و مکانی واحدند و مایه اصلی سخنان خود را از منبعی مشترک به نام جامعه برگرفته‌اند. اینک با نظری گذرا بر این دو اثر، به جست‌وجوی نشانه‌هایی می‌پردازیم که بازگوکننده‌ی آن شرایط هستند و موبد این دیدگاه که در ادبیات نیز می‌توان به مطالعات اجتماعی پرداخت؛

حافظ در تائید رندان و زندگی رندانه و خرده‌گیری بر زاهدان ریائی می‌گوید:

صوفی بیا که آینه صافی است، جام رانی
تا بنگری صفای می لعل فام را
راز درون پسرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را ...

و یا:

نوبت زهد فروشان گران، جان بگذشت
وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست
باده نوشی که در آن روی و ریائی نبود
بهرتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست ...

و یا:

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه، نیست
در -فق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
بر در میخانه رستن جای یک‌رنگان بود
خوددروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست
بسنده پیر خراباتم که لطفش، «ائم است
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
علاوه بر ابیات فوق و ابیات پر شمار دیگری که در بسیاری از غزل‌های خواجه با
همین مضامین به چشم می‌خورد، غزل‌هایی نیز که با مطلع‌های زیر آغاز می‌گردند در
همین موضوع سروده شده‌اند و از این‌گونه غزل‌ها در دیوان حافظ بسیار است:
من و انکار شراب، این چه حکایت باشد
غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد ...

و یا:

واعظان کاین جلوه در محراب در منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند ...
گر چه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تتاریا ورزد و سالوس مسلمان نشود ...
در برخی دیگر از غزل‌های خواجه، «نال و هوای دوره حکومت امیر مبارز بر شیراز و
شرح سخت‌گیری‌های ریاکارانه او آشکارا احساس می‌گردد، سختگیری در حدی که گاه
او را به طعنه، «محتسب» نیز می‌خواندند.
غزل‌هایی که با مطلع‌های زیر آغاز می‌گردند، از این دست به نظر می‌رسند:
اگر چه باده فرح بخش و باد، گل، بی‌زاست
به بانگ چنگ مخور می‌که محتسب تیز است ...

و یا:

اگر چه عرض هنر پیش یار بی‌ادبیت
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربیت ...
دانی که چنگ و عود چه تفریر می‌کنند
پنهان خمورید باده که تفریر می‌کنند ...
عبید زاکانی نیز در جای جای اشعار و نوشته‌های خود، همین شرایط را، اما به زبانی

دیگر، بازتاب داده است. به این ابیات به عنوان مثال توجه کنید:

ساقیا باز خرابیم بده جامی چند

پخته‌ای چند فرو ریز به ما خامی چند

صوفی و گوشه محراب و نکو نامی و

رزق

ما و میخانه و دردی کش و بدنامی چند

و یا:

هوس خانقهم نیست که بیزارم از آن

بسوریایی که در او بوی ریائی باشد

صوفی صافی در مذهب ما دانی کیست

آن که با باده صافیش صفایی باشد

و یا:

ما سریر سلطنت در پینوایی یافتیم

لذت زندگی ز ترک پارسایی یافتیم

صحبت میخوارگان از خاطر ما محو کرد

آن کدورت‌ها که از زهد ریایی یافتیم

در رساله‌ی صدپند وی نیز، نصایح گونه‌هایی با همین مضامین به چشم می‌خورد.

مانند:

□ دست ارادت در دامن رندان پاکباز زیند تا رستگار شوید.

□ خود را از بند نام و ننگ برهائید تا آزاد توانید زیست.

□ از همسایگی زاهدان دوری جوئید تا به کام دل توانید زیست.

□ طعام و شراب تنها مخورید که این شیوه کار قاضیان و جهودان باشد.

□ حاکمی عادل و قاضی که رشوت نستانند و زاهدی که سخن به ریا نگوید و

حاجبی که با دیانت باشد ... در این روزگار مطلیید.

حافظ و عبید زاکانی از بی‌قدر بودن علم و دانش و فضیلت و تقوای راستین در

عصر خویش، شکوه داشته و هر یک از این وضع بگونه‌ای سخن گفته‌اند. حافظ فرماید:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

و عبید اندرز می‌دهد که: مسخرگی و قوادی و دف زنی و غمازی و گواهی به دروغ دادن و دین به دنیا فروختن و کفران نعمت پیشه سازید تا پیش بزرگان عزیز باشید و از عمر برخوردار گردید و یا داستانی نقل می‌کند که راکولتی با پسر خود ماجرا می‌کرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطلالت بسر می‌بری. چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز، سگ از چنبر جهانیدن و رسن بازی تعلم کن تا از عمر خود برخوردار شوی. اگر از من نمی‌شنوی به خدا ترا در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ جا حاصل توانی کرد.

در این مقاله البته مجال آن نیست که همه‌ی ادوار ادبی، حتی به اجمال، مورد بررسی قرار گیرد. به ویژه آنکه بعضی از این دوره‌ها - و آن هم به دلیل شرایط اجتماعی - سیاسی خاص - در مقایسه با دیگر دوره‌ها، دارای محتوای اجتماعی قابل ملاحظه‌ای نیستند. از این نظر دوره‌هایی که طی آنها، سبکهای هندی، و عراقی، و بازگشتی در شعر پدید آمدند را می‌توان مثال زد. به ویژه در دوران سلطنت خاندان قاجار که دوران اوج گیری سبک بازگشتی است. سبکی که در آن بیش از آنکه به محتوا بیندیشند به شکل و صورت می‌پردازند و موضوعات و زبانی را در آن به کار می‌گیرند که با عصر خود چندان پیوند و انطباقی ندارد. البته این وضع پایدار نمی‌ماند. قائم مقام فراهانی (۱۱۹۳-۱۲۵۱ ه. ق) بزرگ مرد سیاسی دوره‌ی فتح‌علیشاه که نویسنده‌ای زبردست و شاعری توانا نیز بود، گامهای نخست را در راه برقراری ارتباط مجدد میان ادبیات و جامعه برداشت. او بر خلاف بسیاری از دیگر شعرای بازگشتی که اشعارشان را با واقعیت‌های زندگی ارتباطی نیست، از آنجا که خود درگیر زندگی سیاسی و در جریان امور اجتماعی و مسائل و مشکلات آن بود، موضوعات و مضامین اشعار خود را مستقیماً «از محیط خویش برگرفت». نتیجه آنکه کمتر شعری از قائم مقام دیده می‌شود که ناظر بر یک حادثه‌ی اجتماعی نباشد. «او صمیمانه شعر گفت و شعرش به جوهر زندگی نزدیک شد و آثار تبعی درخشان در شعر مشروطه به جا گذاشت».

شاعر دیگری که او نیز بازگشتی است و چون قائم مقام اشعارش راهگشای شعر مشروطیت گشت، یغمای جندقی است (۱۱۹۶-۱۲۷۶ ه. ق) یغما را برخی ظرف نوآورترین شاعر دوره بازگشت می‌دانند. چه از شعرای این سبک، کسی به اندازه‌ی او زبان شعر را به مردم نزدیک نکرد. او در هجویات و طنزهایی که می‌سرود و در آنها

دشمنان خویش یا برخی زور مداران و یغماگران روزگار خود را به باد ناسزا می‌گرفت، از زبانی ساده و قالب‌هایی استفاده می‌کرد که پیش از او رایج و معمول نبود.

با کشته شدن ناصرالدین شاه و روی کار آمدن مظفرالدین شاه، بساط مدیحه سرایی نیز بر چیده شد و نسلسل وقایع اجتماعی - سیاسی، درباری باقی نمی‌گذاشت که شعرای درباری در آن میدانی بیابند. افزون بر این، مبارزات مردم در راه برقراری حکومت مشروطه و پس از موفقیت در این راه، مبارزاتی که در راه نگهداری آن صورت می‌گرفت، نه فقط ممدوحی باقی نمی‌گذاشت بلکه آتش شوق در دل شعرا می‌انداخت و حتی آنان را نیز که بک چند خدمت دربار کرده بودند به میان مردم می‌کشاند و با آنان همراه می‌ساخت. از این پس شعر باز با جامعه درمی‌آمیزد، مضامین خود را از جامعه برمی‌گیرد و زبان آن به زبان مردم نزدیک می‌شود. از این پس نویسنده و به ویژه شاعر، سخنگوی مردم است. پیامها را به گوش همگان می‌رساند و چون این دوره لبریز از مبارزات و رویدادهای اجتماعی - سیاسی می‌یابد. در ادوار مختلف ادبی کشور ماکثر دوره‌ای می‌توان یافت که در آن ادبیات، چنین متعهد و درگیر مسائلی از این دست باشد.

عصر انقلاب مشروطیت از ویژگیهای دیگر نیز برخوردار است. رواج و گسترش صنعت چاپ، انتشار کتاب و به ویژه روزنامه را آسان کرده است. روزنامه‌هایی چون ملانصرالدین از خارج به ایران راه می‌یافتند و روزنامه‌هایی چون نسیم شمال و صوراسرافیل و غیره در ایران منتشر می‌شدند و افکار نو را در میان مردم رواج می‌دادند. در این روزنامه‌ها نظم و نثر در کنار هم به کار می‌رفت. اشعار صابر در ملانصرالدین، اشعار سید اشرف‌الدین گیلانی در روزنامه‌ی نسیم شمال و نوشته‌های انتقادی و طنزآمیز دهخدا در صور اسرافیل از نظر سادگی زبان و تازگی موضوعات و نیز اسلوبها از بارزترین نمونه‌های ادبیات عصر مشروطه، بشمار می‌آیند.

ملاحظه می‌شود که با دگرگون شدن فضای اجتماعی - سیاسی، ادبیات نیز از بسیاری جهات دگرگون می‌شود و مفاهیم و اصطلاحاتی نو و افکار و مضامین تازه در آن راه می‌یابد و از آنجا که مصرف‌کنندگان آثار ادبی از این پس نه دربار و طبقه‌ی حاکم بلکه، عامه مردم است، زبانی ساده نیز در آن به کار گرفته می‌شود. گسترش امکانات ارتباطی و آشنایی ملتها با زبان یکدیگر نیز در پدید آوردن پاره‌ای از این دگرگونیها بی‌تأثیر نیست.

بدین ترتیب می‌توان گفت که جامعه و ادبیات هر یک بر دیگری تأثیر می‌گذارد و به نوبه خود از دیگری تأثیری می‌پذیرد و بدینگونه ارتباطی میان این دو برقرار است. ادبیات عصر مشروطیت، چه منشور و چه منظوم، در مقایسه با ادبیات ادوار پیشین دارای ویژگی‌هایی است که با خصوصیات اجتماعی - سیاسی این دوره در ارتباط است. ادبیات، کارکردی اجتماعی - سیاسی پیدا می‌کند، مضامین و مفاهیمی تازه چون آزادی، برابری، استبداد، حزب، انقلاب و ... در آن راه پیدا می‌کند که تا آن تاریخ سابقه نداشت، زبان آن به ویژه هر وقت انتقال پیامی یا دعوتی همگانی در کار است به سادگی عامیانه‌ای نزدیک می‌شود و اگر این دوره را تا جنگ جهانی اول گسترش دهیم - کلماتی خارجی نیز گاه از روی الزام و گاه از روی تفنن وارد این زبان می‌شود.

به عنوان شواهدی بر آنچه که گفته شد، از آثار سه تن از شعرای آن دوره، یعنی از آثار ادیب‌الممالک فراهانی، وحید دستگردی و ملک الشعرای بهار، نمونه‌هایی می‌آوریم. از سه شاعری که با خاستگاههای اجتماعی کم و بیش متفاوت، فعالیت‌های ادبی خود را، هر یک به گونه‌ای آغاز کردند ولی با اوج‌گیری جنبش انقلاب به مردم پیوستند و راه مردم را پیش گرفتند. اینان در طول انقلاب و فراز و نشیب‌های آن، در این راه ماندند و وحید و بهار، دست کم تا پایان جنگ جهانی اول به موضوعات اجتماعی - سیاسی پرداختند.

ادیب‌الممالک فراهانی در ۱۲۷۷ هجری قمری در خانواده‌ای اهل علم و ادب زاده شده است. مادر بزرگ وی دختر میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده است. وی در آغاز کار شاعری خود در دوره‌ی شاهان قاجار اشعاری در مدح سروده است ولی با شروع حرکت انقلابی مردم از این کار دست کشیده و در موضوعات اجتماعی - سیاسی به سرودن اشعاری که بیشتر جنبه‌ی انتقادی داشته‌اند، پرداخته است، وی دارای مشاغل اداری نیز بوده و در ضمن، با شماری از روزنامه‌های آن روز همکاری داشته و خود نیز نزدیک به دو سال روزنامه‌ی «ادب» را در مشهد منتشر کرده است.

وحید دستگردی (۱۲۵۸-۱۳۲۱ ه. ش) در خانواده‌ای کشاورز در روستای دستگرد که در آن روزگار در شش کیلومتری اصفهان قرار داشت و امروز به شهر پیوسته، متولد شد. وی پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در زادگاه خویش، مدتی در مدارس قدیم اصفهان چون نیم آورده و جده کوچک، کسب علم کرد. با شروع انقلاب مشروطیت، فعالیت ادبی وی آغاز می‌گردد و این هنگامی است که هنوز بیش از بیست

سال از سن او نمی‌گذرد. فعالیت اجتماعی - سیاسی این شاعر، بدینگونه با انقلاب مشروطیت آغاز می‌گردد و در طول جنگ اول جهانی به اوج می‌رسد. وی در طول جنگ با روزنامه‌های زاینده رود، مفتش ایران و درفش کاویان که هر سه در اصفهان منتشر شده‌اند، همکاری داشته است. او هرگز در مشاغل و مناصب دولتی وارد نشد.

ملک الشعراء بهار در سال ۱۳۰۴ ه. ق در مشهد در خانواده‌های اهل ادب زاده شد. پدر او فاضل و اهل شعر بوده و صوری تخلص می‌کرده و ملک‌الشعرا آستان قدس بوده است. ملک‌الشعراء از سنین جوانی همراه با تحصیلات خود به شاعری روی آورد و در مدح آخرین شاهان قاجار، چون مظفرالدین شاه و محمد علیشاه نیز اشعاری سرود، ولی او نیز سرانجام به کاروان انقلاب پیوست و مضامین اجتماعی - سیاسی را موضوع بسیاری از اشعار خود قرار داد.

ملک‌الشعراء مشاغل و مناسبی از قبیل نمایندگی مجلس، وزارت و استادی در دانشگاه نیز داشته است.

در آثار این سه سراینده نیز، همانگونه که در آثار دیگر معاصران آنان، مشترکات و تشابهات بسیار به چشم می‌خورد و دلیل وجود این مشترکات همانست که در مورد تشابهات اشعار حافظ و عبید بیان گشت. اینان نیز از منبعی مشترک مایه گرفته‌اند. موضوعات و مضامین خود را از جامعه برگرفته‌اند چون در دل آن قرار داشتند و با آنچه که در آن اتفاق می‌افتاد، همراه بودند، یعنی با جنگ و انقلاب.

اینک برای نشان دادن سواردی از تشابه در موضوعات به آرایه‌ی چند نمونه می‌پردازیم. یکی از رویدادهای تلخ سیاسی در دوران سلطنت محمد علیشاه به توپ بستن مجلس شورای ملی به دستور اوست. نویسندگان و شعرا یی که در انقلاب درگیر بوده‌اند، نمی‌توانند این رویداد را نادیده بگیرند. ادیب الممالک در قصیده‌ای به این موضوع پرداخته است که دو بیت نخست آن چنین است:

رنوس دولت، شیوخ ملت به بازی ایران خراب گردید
 در این حوادث، بر این مصیبت درون خارا کباب گردید
 شده پریشان دو زلف سنبل همی زند چاک به پیرهن گل
 وثاق قمری، سرای بلبل مقام جغد و غراب گردید

ادیب الممالک اشعاری دیگر را نیز به این موضوع اختصاص داده است که از آن

جمله در قطعه‌ای است که یکی با مطلع:

اگر از جفای محمد علی شه
برافتاد بنیاد و بنیان مجلس
و دیگری با مطلع:

باد ستم خزان کرد گلزار گل‌مذاران

برکنند تیشه غیر نخل امید یاران

چون گل دریده دامن چون لاله داغدارند

آزادگان گلزار از هجر گل‌مذاران

هنگامی که آتش جنگ بین‌الملل اول روشن می‌گردد، وحید دستگردی که مانند بسیاری از دیگر ایرانیان آن روزگار گرایش به سوی آلمان داشته است، مسمطی می‌سراید با عنوان «نارنجک» که در طول جنگ، چندین بار چاپ و منتشر می‌گردد. مسمط مذکور چنین آغاز می‌شود.

منفجر گشت چو نارنجک حراق اروپ

صلح راکنگره بشکست و پراکند کلوپ

شد بدل زمزمه‌ی صلح به آوازه‌ی توپ

حق برون نامد جز از دهن توپ کروپ

گشت یک پارچه آتش همه اقطار فرنگ

و ملک الشعراء نیز به همین مناسبت مسمطی سروده است که اینگونه شروع

می‌گردد:

مه سوال ببار است سیاهی ز انجم

داد دیشب به مه روزه یک اولتیماتوم

گفت بایکوت عمومی را بردار ازخم

در خمخانه کن آزاد به روی مردم

هم خود از ملک ده استعفا تا پاس نهم

ورنه از پاس دهم باش خود آماده جنگ

تشابه به ویژه میان این دو مسمط، بسیار زیاد است و از اینگونه نمونه‌ها در آثار

شعرای معاصرین این دوره بسیار می‌توان یافت.

در دو مسقط مذکور، ویژگی دیگری نیز به چشم می‌خورد که باز از خصوصیات شعر این دوره است و آن راه یافتن کلمات خارجی است در شعر، کلماتی چون کلوب کنگره، کروپ، بایکوت، اولتیماتوم و ... که نتیجه افزایش روابط و تماسهای فرهنگی ملت‌هاست.

همانگونه که از این پیش اشاره شد، به کار بردن کلمات خارجی گاه از روی الزام و گاه از روی تفنن بود. کلمات خارجی که در سراسر دو مسقط مذکور به چشم می‌خورند، الزاماً در این دو اثر راه یافته‌اند. اما در غزلی از بهار و در اشعاری از ایرج، کلماتی خارجی به چشم می‌خورد که از روی تفنن به کار برده شده‌اند. از غزلی که با این مطلع آغاز می‌گردد به عنوان مثال چند بیت می‌آوریم و همچنین ابیاتی از ایرج:

دلفریبان که به رو سیه جان جا دارند
 مستبدانه چرا قصد دل ما دارند
 گاه لطف است و خوشی گاه عقاب است و خطاب
 تا چه از این همه پلتیک تقاضا دارند
 عاشقان را سراسر آزادی و استقلال است
 کس ز پلتیک سر زلف تو پروا دارند
 این چه صلحی است که در داخله کشور دل
 خلیل قزاق اشارات تو ماوا دارند

از ایرج به نقل چند بیت از شعری با عنوان انقلاب ادبی اکتفا می‌شود. او نیز در این شعر، کلماتی از زبان فرانسه را از روی تفنن به کار گرفته است.

بسکه در لیور ^۱ و هنگام ^۲ ته	دو سیه کردم و کارت ^۳ ترته
بسکه نت دادم و انکت کردم	اشتباه بروت ونت کردم
سوزن آوردم و سنجاق زدم	پولزوپنس به اوراق زدم
هی نشستم به مناعت پس میز	هی تپاندم دو سیه‌لای شمیز
هی پاراف هشتم و امضاء کردم	خاطر مدعی ارضاء کردم

۱- زمستان

۲- تابستان

۳- بررسی این کلمات به زبان فرانسه است.

گساه با زنگ و زمانی با هو پیشخدمت طلاییدم به بورو
تو بمیری ز امور افتادم از شر و شور و شعور افتادم
چه کنم؟ زان همه شیفر و نومرو نیست در دست مراغیر زرو
هی بده کارتَن و بستان دو سه هی بیار از در دکان نسیه

و از اینگونه نمونه‌ها را که در شعر قبل از دوره مشروطیت به چشم نمی‌خورد، از این پس در اشعار، نوشتارها کم و بیش می‌توان یافت.

بدیهی است که ادبیات دوره‌ی مشروطیت و تأثیرگذاری متقابل ادبیات و جامعه، تنها به آثار اساتیدی که از آنان نام برده شد محدود نمی‌گردد. آثار شعر او نویسندگانی چون عارف قزوینی، سید اشرف الدین گیلانی، فرخی یزدی، علی اکبر دهخدا و بسیاری دیگر که هر یک به گونه‌ای در انقلاب مشروطیت، دو جنگ جهانی و مسائل سیاسی - اجتماعی عصر خود درگیر بوده‌اند، شامل مضامین نو و گوناگون اجتماعی است و هر یک می‌تواند موضوع تحقیقی گسترده قرار گیرد.

کتابنامه

- ۱- آرزین پور، یحیی، از صبا تا نیما، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۶۵
- ۲- ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار، چاپ ارمغان، تهران، ۱۳۱۲
- ۳- اسکار پیت، روبرت، جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه دکتر مرتضی کتبی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۲
- ۴- ایرج میرزا (جلال الممالک)، شرح حال و مجموعه اشعار، به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب، نشر اندیشه، تهران، ۱۳۵۶
- ۵- خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ سینا، تهران
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، از کوچه رندان، درباره‌ی زندگی و اندیشه حافظ، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱
- ۷- سارتر، ژان پل، ادبیات چیست؟ ترجمه ابوالحسن نجفی، مصطفی رحیمی، کتاب زمان، تهران، ۱۳۷۰
- ۸- عبید زاکانی، کلیات، به تصحیح انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۵۳

۹- وحید دستگردی، حسن، ره آورد وحید، ضمیمه سال نهم مجله ارمنغان، تهران،

چاپخانه فردوسی

۱۰- هربرت رید، معنی هنر، ترجمه نجف دریابندری، شرکت سهامی کتابهای جیبی،

تهران، ۱۳۵۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی